

به نام خداوند پیشی و ماه



مجله‌ای برای ۸ تا ۱۴ ساله‌ها، شماره‌ی ۱۳،  
خرداد ۱۴۰۳، ۱۹۰ هزار تومان

دُم‌دبیر:

قوٹی کنسرویان

نویسندگان و مترجمان:

قوٹی کنسرویان

سدره احمدی، احمد اکبرپور، تام آدامز، علی بخشی،  
آیدا پاکزاد، هدا توکلی، فرزانه تونی، جیران جلالی،  
شهلا جوشقانی، لیلا جوشقانی، آیدا حق‌نژاد، الیار  
روشن، پانیذ زاده‌گل، سیدنوید سیدعلی‌اکبر، زهرا  
شاهی، مها صفرزاده، آریا عزیزی، معین فرخی، ژامک  
قره‌ضیاءالدینی، ندا منعم، اعظم مهدوی، کورش  
نظری، کریس هریس، جسیکا یانگ  
و  
آرکی، تنبل قهرمان، فلا مینگو و نانا

صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول: علی عسگری

سردبیر: سیدنوید سیدعلی‌اکبر

دستیار سردبیر و مدیر داخلی: لیلا جوشقانی

مدیر هنری: علی بخشی

ویراستار: الهام رضوی

تصویر روی جلد:

بهاره جابری

تصویرگران:

کوثر ارجمند، زهرا اسدی، زهره اسدی،  
سوسن آذری، جیمز بارکس، سپیده حسن‌زاده،  
فاطمه زمانه‌رو، فریناز سلیمانی، ویدا کریمی،  
سارا والش

طراح کاراکتر دُم‌دبیر: فریناز سلیمانی

مرداد ۱۴۰۳ منتظر  
شماره‌ی بعدی  
مجله‌ی هوپا  
باشید.

مدیر چاپ: سینا برازوان  
لیتوگرافی، چاپ:  
نوید نواندیش

■ هرگونه استفاده از متن یا تصویر  
مجله، فقط برای نقد و معرفی و در  
قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.  
■ برای ارتباط با مجله، فقط با  
شماره‌تلفن ثابت تماس بگیرید.  
■ داستان‌ها، سفرنامه‌ها و نامه‌های  
خود را از طریق تلگرام یا ایمیل برای  
ما ارسال کنید.

مجله‌ی هوپا در  
انتخاب، ویرایش و  
تصویرسازی مطالب  
ارسالی آزاد است.

نشانی: تهران، میدان فاطمی، ابتدای خیابان بیستون،

کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۹، طبقه‌ی چهار، نشر هوپا

کدپستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۸۵

تلفن: ۰۲۱-۸۸۹۶۴۶۱۵ - داخلی ۵۰۳

ایمیل: mag@hoopa.ir

تلگرام (برای ارسال آثار و ارتباط): ۰۹۰۱۰۱۱۶۷۶۸

تلگرام (برای اشتراک): ۰۹۳۷۰۹۳۴۴۳۹

کانال تلگرام: hoopamag

سایت: mag.hoopa.ir

اینستاگرام مجله: hoopamag

اینستاگرام هوپا: hoopa\_publication



فهرست



۴  
پاردا داشت  
دم دبیر



۱۸  
نویسندگان  
قرآ

زورگوی خوش مزه  
اسکات سیبیلو، خوش تیپ ترین گربه‌ی تاریخ



۱۲  
جیبکی  
جواهرنگرد

بی‌تاس در اتاق ساکت!



۶  
رنجای  
قدیم قدیم قدیم

فیل سفید کوچک



۴۰  
پچه شاخ  
کا

تمپا شری شریا



۲۶  
کتاب فاهه‌ی نانا

چطور روزنامه‌سقفی بخوانیم؟



۲۳  
Words  
of the  
World

جزیره‌ی تویی



۴۶  
پیلو لاکر  
ام

گوژما، هیولای شب‌های بی‌ماه



۴۲  
نشانی،  
کره‌ی زمین

به سراغ من اگر می‌آیی،  
اسپیکر نیار



۳۳  
کمیک  
استرپ

هایپوهای مه‌گرفته

گاره گاو  
با اثر معاصر



۵۱

خرگوش بادکنکی در موزه

پاکت نامه های  
چند سینه ای



۵۶

نامه های عاشقانه ی گربه ی طوسی

پنجول بند



۶۰

هیچ وقت بزرگ نشو!

وحشی خان



۷۱

لباس شب قو

میوکست



۶۷

تصادف میلیون دلاری یک ذهن خلاق

ثنبیل  
فهرمان



۶۳

جام جهانی تخم مرغ

آزمایش های علمی  
با قلا



۷۵

موتور لیوانی



۷۸

میزگرد  
صندلی های  
مریخ

موش بزرگ با آرامش اضافه

بازوردی



۸۴

ماکاموشی، سفر به آبشار نیاگارا

داستان  
علمی تخیلی



۹۰

مغناطیس، بچه ی خجالتی رئیس مریخ

فرش قدر



۹۶

دنیای اشباح بادکنکی



ماسک موی حجم‌دهنده گرفتم، قراره حجیم‌تر هم بشم... جای منو باااااااااااااز کنیییییییید!

تازه، فلا خانم! شما این وسط پروا می‌کنی که تم این شماره چی شد؟ تم این شماره همونیه که شما ازم گرفتید! **آرامش!** بفرمایید برید مجله رو جمع کنید با

این تم ببینم اصلاً می‌دونید آرامش چیه؟! آخه اسب! من که گربه‌ام! همه می‌دونن که مدال طلای انعطاف‌پذیری دارم در سطح جهانی (چه از لحاظ بدنی و چه در مرام و اخلاق!) ولی ببینم فلا رو چطور می‌خوای با اون گردن درازش جا بدی مایکل‌جون!

\_\_\_\_\_م\_\_\_\_\_ا\_\_\_\_\_

این شما و اینم شماره‌ی ۱۳ با قیافه‌ی جدید!

حالا هی فلا رو بفرست بال‌درمیونی کنه... فایده نداره! یادداشت دم‌دبیر مال خود خود دم‌دبیره و فقط من و دمم تصمیم می‌گیریم چی بنویسیم! **فففففففففففففففففف...**

می‌خوام غر بزوم! غررررررررررر! نه‌خیر! ندارم! اخلاق کار گروهی ندارم! تو جلسه از ترکیب‌رنگ پشمام تعریف کردید جوگیر شدم موافقت کردم، الان پشیمونم! اصلاً مجله‌ی خودمه! می‌خوام جام زیاد باشه، کش بیام از این‌ور صفحه به اون‌ور صفحه، جام تنگ شده! اصلاً من می‌خوام تو همه‌ی صفحه‌ها باشم! همه‌چی رفته تو هم، من گوله‌کاموامو پیدا نمی‌کنم! اصلاً من تو سن رشد، قراره قد بکشم بزرگ‌تر شم! تازه، رقتم واسه خودم



مخبرون و نظر بفرستید

سال سوم، شماره‌ی

**نوا**  
شماره ۱۴۳۳  
خرداد ۱۴۳۳





دنبای  
قدیم قدیم قدیم

نویسنده: حیران جالی

# فیل سفید کوچک

«هزاران شمع را می‌توان با یک شمع روشن کرد.  
پس زندگی شمع کوتاه نخواهد بود، اگر خوشبختی را  
با دیگران هم به اشتراک بگذارد.»  
بودا

## آسمان بیرون قصر چه رنگی است؟

کسی چه می‌داند، شاید بودا هم از اولش یک  
پسر بچه‌ی معمولی بود...

«سیدارتا گوتاما» در خانواده‌ای ثروتمند، پنج قرن  
پیش از میلاد مسیح، در لومبینی (نیپال امروزی)  
به دنیا آمد. مادرش مایا در خواب یک فیل سفید  
کوچک را دید که از کوه طلایی فرود آمد و وارد اتاق  
او شد. به نظر اخترشناسان، این خواب نشانه‌ی آن  
بود که به زودی یک منجی به  
دنیا خواهد آمد. آن‌ها معتقد  
بودند که این کودک می‌تواند  
نجات‌دهنده‌ی آیندگان و معلم  
بزرگی برای جهانیان باشد.

شاید تو هم از خودت پرسیده باشی یعنی کی از  
همه خوشبخت‌تره؟!  
پول دارترین آدم‌ها؟  
معروف‌ترین ستاره‌ها؟  
طبیعت‌گردها و بیلاق نشین‌ها؟  
چی باعث می‌شه که کسی در عین خوشبختی  
حال بدی داشته باشه؟ و کسی که اصلاً فکرش  
رو نمی‌کنیم با آرامش و شادی زندگی کنه؟  
اگر کلیدی برای خوشبختی هست، کجاست؟  
بودا می‌گه کلید خوشبختی  
درون ماست... کافیه  
دست‌هامون رو دراز  
کنیم و به دل تاریکی  
قدم بگذاریم...  
راز خوشبختی و  
آرامش قلبی همین  
دوروبره‌هاست.



نقش برجسته‌ی بودا و فیل،  
قرن ۴ میلادی

سیدارتا از  
قصر بیرون می‌رود،  
پاکستان، قرن ۴ میلادی



این پیش‌گویی باعث شد پدر سیدارتا تمام تلاشش را بکند که فرزند دل‌بندش در ناز و نعمت بزرگ شود و هرگز کمبود و ناراحتی‌ای در زندگی‌اش حس نکند. همیشه همه‌چیز برای رشد، تحصیل، بازی و لذت سیدارتا در قصر پدری آماده بود، جز یک چیز...

آن هم این‌که سیدارتا اجازه نداشت تحت هیچ شرایطی قصر را ترک کند.

اما مگر می‌شود؟!

برای کسی که از بچگی هر چیزی که می‌خواست در اختیارش می‌گذاشتند، این اشتیاقِ بیش از حد برای کشف و شناخت جهان بیرون از قصر، چیز عجیبی نبود. او حالا بزرگ‌تر شده بود و سؤال‌های بیشتری از دنیا داشت. سیدارتا قانون ممنوعه‌ی پدر را زیر پا گذاشت، دروازه‌های قصر را باز کرد و بدون آن‌که بداند پشت آن دیوارها چه چیزی انتظارش را می‌کشد، به جهان ناشناخته‌ی بیرون قدم گذاشت.

## شادی کجاست؟

«تنها دو اشتباه وجود دارد که می‌توان در مسیر رسیدن به حقیقت مرتکب آن‌ها شد: تا آخر مسیر پیش نرفتن، و هرگز شروع نکردن.» بودا

بالآخره سیدارتا موفق شد از قصر بیرون برود. او کنجکاو بود و برای کشف ناشناخته‌ها هیجان زیادی داشت.

او برای اولین بار آدم‌های پیر، رنجور، فقیر و بیمار را دید. کسی را دید که مُرده بود. افرادی را دید که عزیزی از دست داده‌اند و غمگین‌اند و گریه‌وزاری می‌کنند. سیدارتای جوان این حقایق تلخ زندگی را با چشمان خود دید و قلبش برای اولین بار به درد آمد.

او فهمید زندگی همیشه سراسر خوشی و آرامش نیست و «رنج» هر

بودا، پاکستان،  
قرن دوم میلادی



سیذارتا با خود گفت باید دلیلی برای رنج کشیدن انسان وجود داشته باشد... این دردها و این سختی‌ها باید جوابی برایشان باشد. این سؤال بود که لحظه‌ای رهاش نمی‌کرد: اگر زندگی در نهایت رنج است، پس آرامش کجاست؟ شادی و خوشبختی را کجا می‌شود پیدا کرد؟

لحظه در کمین است... رنجی که نمی‌شود از آن فرار کرد. او همان‌طور که در شهر آدم‌ها را می‌دید و زندگی‌ها را نگاه می‌کرد فهمید:  
به دنیا آمدن رنج است،  
پیری رنج است،  
بیماری رنج است،  
مرگ رنج است،  
اندوه و پریشانی و ناامیدی و نرسیدن به هر چیزی که دوستش داریم رنج است.

### در جست‌وجوی حقیقت

«ذهن همه‌چیز است. به هر آنچه فکر کنی، تبدیل به آن می‌شوی.» بودا

سیذارتا تصمیم گرفت برای کشف حقیقت به سرزمین‌های ناشناخته‌ی دیگر سفر کند. سفر سیذارتا شش سال طول کشید. در طول این مسیر سختی‌های زیادی کشید، با مُرتاض‌ها آشنا شد و تجربیات عجیب و غریب بی‌شماری کسب کرد:  
غذان خوردن و روزه‌های پشت سرهم، سخن‌نگفتن و در سکوت ماندن، تمرین نفس‌نکشیدن، نخوابیدن و بیدار ماندن...  
مرتاضان اعتقاد داشتند هر کار ساده‌ای که برای رفع نیازهای جسمی‌مان

مجسمه‌ی عظیم بودا، برنز،  
۳۴ متر، هنگ‌کنگ





انجام می‌دهیم، ممکن است ما را از مسیر عبادت‌هایمان دور کند. آن‌ها به شکل بیمارگونه‌ای فقط روی نیازهای ذهنی تمرکز داشتند و فقط به عبادت، مراقبه و یوگا مشغول بودند و سعی داشتند با قدرت ذهن تا می‌توانند خودشان را از خوردن و آشامیدن و راه رفتن و حتی نفس کشیدن بی‌نیاز کنند. سیدارتا هم همراه باقی مرتاض‌ها بعضی از این روش‌ها را امتحان کرد، اما آن قدر ضعیف شده بود که چیزی نمانده بود بمیرد. آن‌جا بود که فهمید بهتر است از تقلید کورکورانه دست بردارد، چون این راه نه تنها به انسانیت نزدیکش نمی‌کند بلکه او را از خودش هم دور می‌کند. بنابراین یک روز تصمیمش را گرفت و برای پیدا کردن راهی متعادل برای رسیدن به روشایی، جمع مرتاضان را ترک کرد و رفت.

### شیرجه به اعماق تاریکی‌ها

«به همه چیز شک کنید تا زمانی که نور خرد خودتان را پیدا کنید.» بودا

سیدارتا با خودش فکر کرد شاید راه را اشتباه آمده و شاید ریاضت کشیدن، برای پیدا کردن پاسخی که دنبالش می‌گشت کافی نبود. نگاهی به بدن لاغر و نحیفش انداخت و تصمیم گرفت دست از نخوردن و نیاشامیدن بردارد. همان‌جا از دختری رهگذر کاسه‌ای برنج گرفت و خورد و از این لذت کوچک زمینی، شور و اشتیاق زیادی را در خود احساس کرد. آن‌جا بود که سیدارتا راه «تعادل» در زندگی را شناخت. او سعی می‌کرد در همه‌ی کارها اعتدال را رعایت کند؛ هم به عبادت و مراقبه و یوگا بپردازد، و هم حواسش به جسم و سلامتی‌اش باشد و غذا خوردن و استراحت کردن و کار و تلاش را فراموش نکند.



مجسمه‌ی بودا،  
نیپال، قرن ۱۶ میلادی

## تولد دوباره‌ی بودا

«خاری می‌اندازی، در سکوت من می‌افتد و گل می‌شود.» بودا

سرانجام یک روز زیر درخت انجیر کهن سال، همان جایی که مادر سیدارتا او را ایستاده به دنیا آورده بود، بار دیگر متولد شد!

او اولین بار حقیقتی را کشف کرد و به «نیروانا» رسید. اما نیروانا چیست؟

او به حالت معنوی‌ای رسید که تمام این سال‌ها برای پیدا کردنش تلاش می‌کرد: حالتی از آرامش و شادی خالص، بدون هیچ حس نگرانی یا دردی، چنان‌که گویی از خواب برخاسته بود... او بیداری محض را در آغوش کشید... آرام، سبکبال و بی‌نیاز از هر چیز...



بالا و صفحه‌ی روبرو:  
فیلم بودای کوچک، کارگردان:  
برناردو برتولوچی، ۱۹۹۳

## کشف چهار حقیقت نیروانا

سیدارتا دیگر هدف تازه‌ای داشت. او بیدار شده و به مقام «بودا» رسیده بود و حالا باید از تجربیاتش به دیگران می‌گفت.

او چهار حقیقتِ روشنی‌بخش نیروانا را در ساده‌ترین شکل ممکن در اختیار بقیه گذاشت:

**حقیقت اول:** زندگی سراسر رنج و سختی است و هیچ راه فراری از آن نیست... تولد، مرگ، بیماری، پیری...

**حقیقت دوم:** علت تمام این رنج‌ها خودخواهی ماست.

**حقیقت سوم:** پس از آن‌جایی که رنج علتی دارد، می‌توان برای آن پایانی هم در نظر گرفت.

**حقیقت چهارم:** راه رهایی از تمام این رنج‌ها، «طریقت هشت‌گانه‌ی بودا» است.

## طریقت هشت‌گانه‌ی بودا

۱. دیدگاه درست: دیدن واقعیت همان‌طور که هست نه آن‌طور که به نظر می‌آید.
۲. نیت درست: دوری از خودخواهی و آرزوی رسیدن به آزادی و بی‌آزاری
۳. گفتار درست: دروغ‌نگفتن و بدگویی‌نکردن
۴. کردار درست: رفتار بدون آزار و اذیت و تبعیض با انسان‌ها و سایر موجودات
۵. معاش درست: انتخاب شغلی که دیگران را آزار ندهد و خودداری از زورگویی به دیگران
۶. کوشش درست: تلاش برای بهبود شرایط و غلبه بر عادت‌های بد
۷. اندیشه‌ی درست: شناختن خود و آگاه بودن به همه‌ی احساسات، بدون تحسین‌کردن یا بی‌زاری از آن
۸. تمرکز درست: مراقبه و تمرکز صحیح از راه یوگا



ببینون و نظر بدین

## پی‌نوشت

۱. مراقبه به زبان ساده یعنی نشستن و شنیدن صداهای درون، آگاهی و توجه به هر چیزی که در ذهن می‌گذرد و هر چیزی که در بدن احساس می‌شود.

برای بودا دیگر ثروت داشتن یا نداشتن فرقی نمی‌کرد. او می‌توانست روی تکه‌سنگی بخوابد، از آب چشمه‌ای بنوشد و زیر باران به مراقبه بپردازد و آرامش محض را در تک‌تک لحظاته‌ش با تمام وجود لمس کند... درست همان چیزی که سالیان سال با مشقت و سختی زیاد در جست‌وجویش بود.

نویسنده: لیلا جوشقانی  
تصویرگر: ویدا کریمی



# بیتابترین مسافر جهانگرد

مدتی بود جیبی حال سفر رفتن نداشت. دو ماه می‌شد که طولانی‌ترین مسیری که رفته بود فاصله‌ی بین تخت‌خواب و یخچال خانه‌اش بود. هر کاری می‌کرد نمی‌توانست شور و شوق سفر را در خودش پیدا کند. کم‌کم داشت باور می‌کرد که انگیزه‌هایش منقرض شده‌اند. روی تخت ولو شد و هدفونش را گذاشت و تصادفی یک آهنگ از لیست همیشگی‌اش پخش کرد.

اسکن کن و آهنگی رو  
که جیبی گوش می‌کرد،  
گوش کن.



Not today!  
Today we fly to  
South Korea!

آهنگی که پخش شد می‌گفت:  
آهای تموم شکست‌خورده‌های دنیا/ ممکنه روزی  
برسه که بیازیم/ ولی امروز اون روز نیست/ امروز ما  
می‌جنگیم!  
جیگی طرفدار کی‌پاپ<sup>۱</sup> و این گروه موسیقی گُرهای  
بود. او این آهنگ را هزار بار گوش داده بود، ولی این  
بار انگار احساس تازه‌ای بهش می‌داد. این دفعه یک  
ترانه‌ی معمولی نبود... انگار یک دعوت‌نامه بود!



جیگی یک‌راست رفت **سئول**، پایتخت مدرن و زیبای **کره‌ی جنوبی**. وسط یک‌عالم  
ساختمان آسمان‌خراش‌کن یک قصر پیدا کرد که هیچ ربطی به دنیای امروز نداشت.  
از دروازه‌ی باشکوهش که رد شد، قصر **گیانگ‌بوک‌گانگ**<sup>۲</sup> خودش را به جیگی نشان  
داد. جیگی آن‌قدر هیجان‌زده شد که دوید و یک دست **هانبوک**<sup>۳</sup> اجاره کرد تا  
سروشکلش به گیانگ‌بوک‌گانگ و نگهبان‌هایش بیاید!  
خوشبختانه دقیقاً زمان عوض‌شدن شیفت نگهبان‌ها رسیده بود. آن‌ها برای این کار  
مراسم ویژه‌ای داشتند.

امیدوارم بیرون بودن دُم  
نشونه‌ی بی‌احترامی نباشه...  
سلاح‌هاشون خیلی تیزه!

